

دموکراسی گفت‌وگویی

با اشاره‌ای به ایران

حمیدرضا جلانی پور

گفته می‌شود در محافل آکادمیک، پدیده جهان جهانی شده مؤلفه‌های اصلی جامعه مدرن، مانند دموکراسی، را در معرض بازاندیشی‌های جدی قرار داده است. این مقاله به یکی از این کوشش‌ها توجه دارد. ابتدا چالش نظری آنتونی گیدنز، نظریه پرداز این جهان (رها شده) با نظریه‌های دموکراسی لیبرال فوکویاما و «دموکراسی مشورتی» دیوید میلر طرح می‌شود. سپس از چشم نظریه «دموکراسی گفت‌وگویی» به تبیین یکی از علل رشد فزاینده دموکراسی خواهی در جهان کنونی (از جمله ایران)، اشاره می‌گردد. در انتها نویسنده با ذکر پنج دلیل توجه به مضمون نظریه «دموکراسی گفت‌وگویی» را برای جامعه ایران راهگشا می‌داند. کلید واژگان: دموکراسی لیبرال، دموکراسی مشورتی، دموکراسی گفت‌وگویی؛ کنکاش عمومی، بازاندیشی، اعتماد فعالانه، همبستگی مجدد، دموکراتیک کردن دموکراسی.

مقدمه

کوشش ایرانیان، از پیش از انقلاب مشروطه (۱۲۸۷) تاکنون، برای تقویت دموکراسی پارلمانی هیچ‌گاه تعطیل نشده است. این کوشش از سال ۱۳۷۶ خود را در چارچوب یک جنبش اجتماعی دموکراسی خواهی نشان داده است. این تقلاي ایرانیان برای ریشه‌دار کردن دموکراسی پارلمانی در

1. liberal democracy
2. deliberative democracy
3. dialogic democracy

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۱، ۱۳۸۳، ص. ۱۶۰-۱۷۱

حالی در جریان است که در کشورهای غربی، خصوصاً در دو دههٔ اخیر، نظریهٔ دموکراسی لیبرال، که مسلط‌ترین قرائت از دموکراسی پارلمانی است، به شدت به پرسش گرفته شده و منجر به نظریه‌پردازی‌های جدیدی در باب دموکراسی شده است. مانند نظریه‌های «دموکراسی مشورتی» دیوید میلر و «دموکراسی گفت‌وگویی» آنتونی گیدنز. اگرچه جامعه ایران همچنان در چالش با دموکراسی پارلمانی است، آگاهی از چالش‌های نظریهٔ «لیبرال دموکراسی» برای ما مفید خواهد بود. از نظر این نوشته نظریهٔ «دموکراسی گفت‌وگویی» نقد منسجمی را از نظریهٔ فوکویاما و میلر ارائه می‌دهد، که ارائهٔ این نقد جامعه‌شناختی، هدف اصلی این مقاله است. سپس از منظر ابعاد تبیینی و تجویزی این نظریه یکی از علل دموکراسی خواهی در جهان کنونی (و از جمله ایران) را توضیح می‌دهم.

معنای اجمالی دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم، نه حکومت یک فرد یا یک گروه بر مردم. نظریات گوناگون دموکراسی، هر کدام به طرز خاصی سعی می‌کنند این معنای اجمالی دموکراسی را روشن کنند (هلد، ۱۹۹۶: ۱-۱۰). نظریهٔ لیبرال دموکراسی فوکویاما یکی از مشهورترین این نظریه‌ها است. در مقابل نظریهٔ «دموکراسی گفت‌وگویی» در پی نقد و تکمیل نظریهٔ فوکویاما نیست، بلکه «دموکراسی گفت‌وگویی» یک نظریهٔ وسیع‌تر و چندبعدی است که سعی می‌کند نظریهٔ لیبرال دموکراسی را هم در خود جای دهد. گیدنز برای تبیین این دموکراسی از سه سکو گذر می‌کند. اول، نظریهٔ پرنفوذ لیبرال دموکراسی فوکویاما را به چالش می‌کشد. دوم، با همدلی بحث نظریهٔ «دموکراسی مشورتی» را به میان می‌کشد، ولی آن را یک‌بعدی و کافی نمی‌داند. در سکوی سوم، با اتکا به نظریهٔ کلانش دربارهٔ جهان جهانی شده یا مدرنیتهٔ متأخر (یا جهان رها شده) از «دموکراسی گفت‌وگویی» که با ویژگی‌های این مدرنیته تناسب دارد، دفاع می‌کند.

دموکراسی لیبرال

در سکوی اول، گیدنز می‌گوید در نظریهٔ فوکویاما دو مفهوم لیبرالیسم و دموکراسی کلیدی است. اولی حکمرانی قانونی و به رسمیت شناختن آزادی بیان و مالکیت مردم را تأمین می‌کند. و دومی از حقوق برابر مردم در رأی دادن (و کاندیدا شدن) و تشکیل انجمن‌های سیاسی حکایت می‌کند. در جوامع غربی اولی باعث کارایی در عرصهٔ اقتصاد و دومی موجب مشروعیت نظام سیاسی می‌شود. گیدنز تصریح می‌کند که فوکویاما اعتقاد ندارد که رابطهٔ دو مفهوم لیبرالیسم و دموکراسی یک رابطهٔ اقتصادی است. اگرچه در جوامع بورژوازی، آزادیخواهان ثروتمند شده‌اند ولی آن چیزی که دموکراسی خواهی را به

حرکت درمی‌آورد، هدف کاملاً غیرمادی «به رسمیت شناختن آزادی» است. به‌نظر فوکویاما به تأسی از هگل، حرکت تاریخی جوامع، نوعی مبارزه برای «احقاق حق» است (فوکویاما: ۱۹۹۲). لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری (اقتصاد آزاد) به این دلیل به هم وابسته‌اند که هر دو توسعه «خودمختاری فردی» را بهبود می‌بخشند. بدین معنا که توسعه اقتصادی، که از علم و تکنولوژی جان می‌گیرد، به یک نظام آموزشی سراسری نیاز دارد، که تقاضای احقاق حقوق را در میان مردم افزایش می‌دهد. در صورتی که چنین فرایندی «حق خواهی» را در میان مردم فقیر و آموزش ندیده نمی‌توان دید (گیدنز، ۱۳۸۲: ۱۷۴). از نظر فوکویاما، علت بنیادی سقوط کشورهای بلوک شرق در دهه ۱۹۹۰، فقدان «کارایی» و «مشروعیت» یا غیبت ساز و کارهای لیبرال دموکراسی بود.

سپس گیدنز در نقد نظریه فوق این سؤال را مطرح می‌کند که زندگی در زمانه پیروزی لیبرال دموکراسی در جوامع غربی، چقدر رضایت‌بخش است؟ درست است که لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد، نوعی «خودمختاری فردی» را فراهم می‌کند و همین خودمختاری پایه تعمیم احترام متقابل و دموکراسی در جهان مدرن است. اما با این همه ما شاهد خشنودی مردم در جوامع غربی از لیبرال دموکراسی نیستیم. از نظر او در نظریه لیبرال دموکراسی فوکویاما حداقل برای شش مسئله پاسخ قانع‌کننده‌ای وجود ندارد. اول، این نظریه قادر نیست اضمحلال و ذوب شدن حکومت‌های بلوک شرق را در دهه پیش توضیح دهد. زیرا این حکومت‌ها همچون حکومت‌های ضعیفی که در سایر انقلاب‌ها شاهد آن بودیم، ضعیف نبودند. مسئله دوم، در زیر سایه لیبرال دموکراسی‌های جوامع غربی سال به سال اندازه جمعیت غیرسیاسی (که در انتخابات دوره‌ای مشارکت نمی‌کنند) زیاد می‌شود. گویی سائلی را احزاب اکثریت و اقلیت برای مردم بیان می‌کنند که مسائل آنان نیست. بدین دلیل بین حاکمان و مردم فاصله افتاده است. سوم، در لیبرال دموکراسی انباشت فراوان تولید و مصرف انبوه صورت گرفته است، اما این انباشت به قیمت تخریب روزافزون محیط زیست بوده است. در حالی که فوکویاما در قبال این بحران فقط می‌گوید که بورژوازی غربی به اندازه کمونیسم در بلوک شرق، ویران‌کننده محیط زیست نیست. چهارم، در لیبرال دموکراسی مسئله «نسبیت‌گرایی» ارزشی به‌طور جدی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. به‌عنوان مثال در جهان مدرن با سودجویی و لذت‌جویی افراطی بخشی از مردم، یا با بنیادگرایی‌های مذهبی، قومی و یا جنسیتی بخش دیگری از مردم چه باید کرد؟ مسئله پنجم، لیبرال دموکراسی‌ها معمولاً در چارچوب دولت-ملت‌ها ظهور کرده‌اند، اما مردم در شرایطی زندگی می‌کنند که این چارچوب در معرض امواج جهانی‌کننده، دستخوش تغییرات اساسی قرار گرفته است. ششم، فوکویاما ظهور لیبرال دموکراسی را ناشی از تحول چهارصد

ساله بورژواها در جوامع غربی می‌داند ولی توضیح نمی‌دهد که چرا تنها در دو دهه اخیر موج دموکراسی خواهی در جهان و از جمله در اروپای شرقی فزاینده شده است. بدین ترتیب با توجه به این مسائل گیدنز در سکوی اول از نظریه لیبرال دموکراسی فاصله می‌گیرد (گیدنز، ۱۳۸۲: ۱۷۶-۱۷۸).

دموکراسی مشورتی

در سکوی دوم، او با حالتی همدلانه نظریه «دموکراسی مشورتی» دیوید میلر را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. به یک معنا «دموکراسی مشورتی» در مقام نقد دموکراسی لیبرال بر آمده است (میلر، ۱۹۹۳). اگر دموکراسی لیبرال شامل یک رشته نهادهای نمایندگی از سوی مردم است، دموکراسی مشورتی بر ساز و کارهایی (در درون نهادهای نمایندگی) تأکید می‌کند که از طریق آن مردم این امکان را پیدا می‌کنند که در مورد خط‌مشی‌های عمومی در حوزه سیاست و حکومت به توافق برسند. از نظر میلر، ماهیت اصلی حکومت همان تعیین اولویت‌ها و خط‌مشی‌ها و نسخه‌های سیاسی است که برای دردهای مردم می‌پیچد، اما این نسخه‌ها در اساس با هم تعارض دارند و نهادهای دموکراتیک می‌خواهند راهی برای حل این نسخه‌های متعارض پیدا کنند. میلر با تأثیر مستقیم از آرای یورگن هابرماس، خصوصاً نظریه عقلانیت ارتباطی و عرصه عمومی وی، معتقد است که توافق بر سر نسخه‌های سیاسی متعارض باید از طریق بحث آزاد و غیرتحمیلی صورت گیرد و هدف از این بحث باید رسیدن به یک حکم و نسخه «توافق شده» باشد. در صورتی که در لیبرال دموکراسی نسخه‌ها از طریق تبلیغات یک‌طرفه و نه با یک «کنکاش عمومی» به ذهن مردم القا و دیکته می‌شود.

در این جا بحث «کنکاش عمومی» شاخص تعیین‌کننده‌ای است. میلر، همانند فوکویاما، معتقد نیست که اتخاذ هر تصمیم در عرصه سیاسی یک جواب و یک راه‌حل دارد و ما در فوایند تصمیم‌گیری دموکراتیک مجبوریم از میان جواب‌ها و راه‌های گوناگون اقدام به رأی‌گیری کنیم. میلر برخلاف نظریه متعارف لیبرال دموکراسی، مشارکت همگانی را شاخص دموکراسی نمی‌داند بلکه «کنکاش عمومی» درباره خط‌مشی‌ها را در جامعه شاخص دموکراسی می‌داند. لذا از نظر میلر، هرچه ساز و کارهای دموکراسی پارلمانی و تصمیمات نمایندگان مردم قابل رؤیت‌تر و شفاف‌تر باشد و هرچه اجتماعات گوناگون در جامعه بتوانند حرف‌هایشان را با صدای رساتر بزنند و بر مکانیزم‌های انتخاباتی تأثیر بگذارند، ما به تحقق «دموکراسی مشورتی» نزدیک‌تر می‌شویم. گیدنز نیز در بحث خود، این «دموکراسی مشورتی» را که مجامع متعارف

دموکراسی پارلمانی را با مجامع دیگر جامعه، از طریق ساز و کار شفافیت‌ساز، پیوند می‌دهد مورد تأکید قرار می‌دهد. وی معتقد است این دموکراسی با ویژگی «بازاندیشانه جوامع جدید» (بازاندیشی به معنای نقش فزاینده آگاهی مردم در تدبیر امور روزمره و ساختمان‌داری مجدد نهادهای جامعه) تناسب دارد. اما به‌رغم این نظر همدلانه، از نظر گیدنز مشکل اساسی «دموکراسی مشورتی» این است که تنها نسخه‌ای برای درمان معایب لیبرال دموکراسی در عرصه رسمی سیاست، یعنی حکومت است. در صورتی که اکنون مردم در جهان و جامعه‌ای زندگی می‌کنند که عرصه رسمی سیاست تنها یکی از عرصه‌های تأثیرگذار بر زندگی آن‌ها است و نظریه دموکراسی مشورتی واقعیت‌های دگرگون‌ساز جهان جهانی شده را به خوبی مورد توجه قرار نمی‌دهد (گیدنز، ۱۳۸۲: ۱۸۵-۱۸۸). لذا گیدنز از سکوی «دموکراسی مشورتی» هم فاصله می‌گیرد.

دموکراسی گفت‌وگویی

سکوی سوم، دفاع از «دموکراسی گفت‌وگویی» در مدرنیته متأخر^۱ است. از نظر گیدنز مردم اولاً در جهانی زندگی می‌کنند که زندگی روزمره آن‌ها تحت تأثیر امواج «جهانی‌کننده» است. از نظر او چهار نهاد اصلی جامعه مدرن - یعنی نهادهای نظارتی / حراستی، نظامی، صنعتی و سرمایه‌داری - از چهار قرن پیش به‌طور جهانی عمل می‌کردند. اما انقلاب در تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات در دهه‌های اخیر ابعاد جهانی‌کننده جهان کنونی را جهانی‌تر و برای همه قابل‌رویت‌تر کرده است. ثانیاً و متقابلاً اعمال روزمره مردم، ساخت اجتماعی و رویه‌های جهانی، ملی و محلی را دگرگون می‌کند و مجدداً ساخت پیدا می‌کنند (گیدنز، ۱۳۷۷) - یعنی ساخت‌یابی در همه سطوح در جریان است. ثالثاً در این جهان، گسترش نظام‌های علمی، کارشناسی و تکنولوژیکی از طریق رسانه‌های سیال جهانی و وسایل سریع حمل و نقل، روند بازاندیشی سنت‌ها را در همه جوامع تسریع می‌کند (بخشی از سنت‌ها فراموش می‌شوند و بخشی از آن‌ها باز تفسیر شده و در چرخه زندگی قرار می‌گیرند). گویی مردم در جوامع پسااستی زندگی می‌کنند. نکته این است که «دموکراسی گفت‌وگویی» لازمه چنین جهان و جامعه‌ای است. در این جوامع، روزبه‌روز بر «فردیت» مردم اضافه می‌شود و ارتباطات افراد استقلال بیشتری پیدا می‌کند و شکل‌های کهن ایجاد «همبستگی» میان مردم، روزبه‌روز رنگ می‌بازد. از نظر گیدنز همبستگی مجدد در این جوامع بدون بازسازی «اعتماد

1. late modernity

فعالانه» میسر نیست. برای بالا بردن ظرفیت اعتماد فعال راهی جز «گفت‌وگو» نیست. اساساً باید «گفت‌وگو» را به عنوان فضایی برای ایجاد اعتماد فعالانه از طریق احترام به صداقت دیگران، در نظر گرفت. مردم با اعتماد به دیگری، صرف‌نظر از عقاید متفاوت، می‌توانند به زندگی خود ادامه دهند. لذا دموکراسی گفت‌وگویی، آن موقعیت گفتار آرمانی هابرماس یا یک قضیه فلسفی متعالی، یا این‌که دموکراسی در خود عملی گفتار و گفت‌وگو باشد، نیست. دموکراسی گفت‌وگویی لزوماً، همانند دموکراسی مشورتی، در جهت دستیابی به اجماع، عمل نمی‌کند چون مسائل سیاسی، در بیرون و درون ساختار سیاسی، ذاتاً متنازع هستند. دموکراسی گفت‌وگویی تنها فرض را بر این می‌گیرد که «گفت‌وگو» در یک فضای عمومی راهی برای همزیستی با دیگری در یک وضعیت «مدارای متقابل» است. خواه این دیگری یک فرد باشد و خواه یک اجتماع جهانی از مؤمنان یک دین بزرگ. از این رو، در دموکراسی گیدنز، با هر نوع بنیادگرایی (اعم از نوع لیبرالی، مذهبی، فمینیستی و قومی) مخالفت می‌شود. در دموکراسی او بیشتر به امکان تداوم گفت‌وگو در جهان‌پساستنی توجه می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۲: ۱۹۹).

در این‌جا ممکن است از مضمون بحث «دموکراسی گفت‌وگویی» این سؤال به ذهن خطور کند که آیا بحث گیدنز، بیشتر یک بحث اخلاقی و تجویزی در باب ضرورت گفت‌وگو و مدارا تحت نام دموکراسی گفت‌وگویی نیست؟ با این‌که در بنیان‌های نظری دیدگاه گیدنز خط متمایزکننده قاطعی میان دانش و ارزش وجود ندارد، با این‌همه او نظریه دموکراسی گفت‌وگویی‌اش را تنها به ایده‌ای تجویزی تقلیل نمی‌دهد و برای آن ابعاد توصیفی و تبیینی نیز قائل است. به این معنا که هم‌اکنون دموکراسی (های) گفت‌وگویی در چهار زمینه در میان مردم، در این جهان جهانی شده در حال پیشروی است و بر سیاست رسمی کشورها اثر می‌گذارد. زمینه اول در حوزه «زندگی خصوصی» مردم است. از نظر او خصلت فزاینده بازاندیشی در زندگی روزمره، از خانواده ریشه‌دار مردسالار سنت‌زدایی کرده است. این روند فقط مخصوص جوامع غربی نیست بلکه در تمام جوامع، از جهان سوم تا جهان اولی، قابل مشاهده است. در خانواده پسامردسالار، به تدریج این «رابطه ناب» است که در روابط زناشویی اهمیت پیدا می‌کند. رابطه ناب رابطه‌ای است که به‌خاطر خودش و نه برای چیزی یا منفعت دیگر، (آن‌چنان‌که در خانواده‌های مردسالار مرسوم است) در میان مردم در حال تکوین است. از نظر او شکل‌گیری و تداوم این رابطه ناب بدون «اعتماد فعال» زن و مرد ممکن نیست. زندگی خانوادگی به شناخت خود و همسر، درک صداقت نسبت به هم و کنار آمدن با یکدیگر نیاز دارد و دو طرف مجبورند در یک فضای گفت‌وگویی «روی آن کار کنند». حتی در زندگی خانوادگی رابطه والدین و فرزندان هم در حیطة فضای گفت‌وگویی قرار گرفته و روابط آن‌ها نیز مبتنی بر اقتداری

است که بر سر آن سازش شده است. او با تأثیرپذیری از آرای دیوید هلد می‌گوید اگر پایه اصلی دموکراسی «خودمختاری» آحاد مردم است (هلد، ۱۹۹۵: ۱-۳)، چنین فردی در خانواده پسانستی است که به یک خودمختاری روحی و روانی دست پیدا می‌کند. و کسب همین تجربه‌های روانی - گفت‌وگویی در عرصه زندگی شخصی، تمرین و ورزشی برای مردم است که باعث می‌شود بتوانند در عرصه‌های وسیع‌تر و پیچیده‌تر جامعه به صورت دموکراتیک عمل کنند.

حوزه دوم، در قلمروی جنبش‌های جدید اجتماعی و گروه‌های خودیاری است. ممکن است پاره‌ای از جنبش‌ها و گروه‌های خودیاری هدف دموکراتیک نداشته باشند، یا ضد آن باشند، یا توسط عوام‌فربیان رهبری شوند - که همه این موارد می‌تواند در نقطه مقابل دموکراسی قرار گیرد. اما بین جنبش‌های اجتماعی و دموکراسی یک رابطه تنگاتنگ برقرار است. زیرا این جنبش‌ها فضاهایی را برای «گفت‌وگوی همگانی» در میان مردم باز می‌کنند. به‌عنوان نمونه، جنبش‌های فمینیستی هویت جنسیتی مردانه و زنانه را به نقد کشیده وارد عرصه عمومی می‌کنند. بحث‌های این جنبش‌ها با بحث‌های درون حوزه‌های خانوادگی و خصوصی به شدت مرتبط است. این بحث‌ها معمولاً از حیطة نفوذ دستگاه رسمی حکومت و نظارت به دور است و قدرت مردم عادی را در برابر کارشناسان و متخصصان دولتی و نفوذ یک طرفه تبلیغاتی رسانه‌های سراسری افزایش می‌دهد. به بیان دیگر، جنبش‌های اجتماعی، بازاندیشی تشدید شده مردم را در جهان جدید بیان می‌کنند و در عین حال در آن تأثیر می‌گذارند (گیدنز، ۱۳۸۲: ۱۹۴).

سومین حوزه دموکراسی گفت‌وگویی، در عرصه سازمان‌های بزرگ، یا شرکت‌های غول‌پیکر اقتصادی است. در طول قرن بیستم گویی «بوروکراسی‌های بزرگ، بهتر و کارآمدتر بوده‌اند» و گویی این سرنوشت محتوم جوامع مبتنی بر اقتصاد آزاد است. در صورتی که از نظر گیدنز هم‌اکنون سازمان‌های متکثر پسا-بوروکراتیک در برابر این روند قد علم کرده است. سازمان‌های بزرگ هم‌اکنون مسئولیت‌ها را واگذار می‌کنند و در یک فضای گسترده‌تر مذاکره و توافق کرده و در سطح محلی، ملی و جهانی، تقسیم‌کار و تجدید ساختار می‌کنند و کارآمدتر می‌شوند. چهارمین حوزه، با ساز و کار نظام سیاسی جهانی سر و کار دارد. در نظریه متعارف روابط بین‌الملل حرف اصلی این بود که لیبرال دموکراسی در درون دولت - ملت‌ها قوام می‌گیرد و در روابط میان دولت‌ها شکاف ناشی از دولت‌های غیردموکرات، باید به نحوی تحمل شود تا روزی لیبرال دموکراسی نیز در این کشورها ریشه بدواند. ولی در جهان جهانی شده چنین نظریه متعارفی خریدار ندارد. زیرا خود لیبرال دموکراسی‌ها قادر به تدبیر امور جامعه خود نیستند و جوامع‌شان

در معرض امواجی است که مستقیماً در کنترل آن‌ها نیست. در این جا گیدنز مجدداً با تأسی از نظریه دموکراسی جهانی دیوید هیلد معتقد است که در آینده نه‌چندان دور صورت‌های دموکراسی مبتنی بر نمایندگی در سطح جهانی خود را نشان خواهد داد و بدین‌سان دموکراسی جهان وطن مستلزم تشکیل پارلمان‌های قانون‌گذاری منطقه‌ای در سراسر قاره‌های جهان خواهد شد. جوانه‌های چنین روندی را در شکل‌گیری اروپای واحد می‌توانیم مشاهده کنیم و تداوم همین روند است که روزی اقتدار نهایی سازمان ملل را مشخص خواهد کرد. اما این روند بدون پیشرفت «دموکراسی گفت‌وگویی» میسر نیست و حتی کارشکنی در «دموکراسی گفت‌وگویی» می‌تواند به لیبرال دموکراسی‌های موجود در جوامع غربی ضربات سنگینی وارد کند (همان: ۱۹۴-۱۹۵). بنابراین گیدنز با اشاره به پیشرفت زمینه‌های اجتماعی گفت‌وگو در چهار حوزه فوق می‌خواهد نشان دهد که «دموکراسی گفت‌وگویی» او فقط یک توصیه اخلاقی نیست بلکه نظریه‌ای است که از زندگی مردم در جهان متلاطم کنونی الهام گرفته و قصد دارد یکی از مهم‌ترین وجوه آن را که دموکراسی خواهی است، روشن کند. نظریه او صرفاً تکلمه‌ای بر نظریه دموکراسی لیبرال در درون جوامع غربی نیست. بلکه دموکراسی گفت‌وگویی با قرار گرفتن در زمینه جهانی شدن، گسترش بازانديشي و جامعه پسا سنت، دموکراتیک کردن دموکراسی را حتی در حوزه حاکمیت لیبرال تشویق می‌کند. به بیان دیگر دموکراتیک کردن دموکراسی نه فقط در سطح دولت-ملت‌ها، بلکه به معنای دموکراتیزه کردن در حوزه‌های خارج از سیاست رسمی، همچون عرصه زندگی خصوصی، سازمان‌های بوروکراتیک بزرگ و نظام سیاسی جهانی است.

نکته جامعه‌شناختی و کلیدی نظریه دموکراسی گیدنز این است که او همچنان مسئله بنیادی «همبستگی» در میان مردم جامعه را که بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی، مثل امیل دورکیم، سخت دل مشغول آن بودند، در جامعه به‌شدت جهانی شده کنونی مورد توجه قرار می‌دهد. به اعتقاد او اگرچه در این سال‌ها همه متفکران محافظه‌کار، راست و چپ، نگران فروپاشی اجتماعی در نتیجه فقدان «همبستگی» در میان مردم در جوامع پسا سنتی هستند، ولی او با صراحت می‌گوید برخلاف اندیشمندان محافظه‌کار با ارجاع تحمیلی مردم به سنت‌ها نمی‌توان به بحران همبستگی در میان آنان پاسخ داد. بلکه این دموکراسی‌های گفت‌وگویی از سطح خرد (یعنی خانواده) تا کلان (یعنی جامعه جهانی) است که می‌تواند پاسخگوی بحران همبستگی باشد و منجر به ایجاد همبستگی‌های جدید و مسئولانه گردد و روند حیاتی اعتماد فعالانه را در میان مردم تقویت کند. در صورتی‌که در نظریه لیبرال دموکراسی و دموکراسی مشورتی، با بحران همبستگی در جهان جهانی شده با عمق کافی برخورد نشده است.

ابعاد تبیینی و تجویزی نظریه‌ی گیدنز

تا این‌جا کوشش شد در برابر نظریه‌ی فوکویاما و میلر، مضمون اصلی «دموکراسی گفت‌وگویی» در زمینه‌ی اجتماعی مدرنیته متأخر نشان داده شود. اینک با توجه به ابعاد «تبیینی» و تجویزی این نظریه کوشش می‌شود جریان دموکراسی خواهی اخیر جهانی توضیح داده شود. از نظر گیدنز، براساس نظریه‌ی دموکراسی گفت‌وگویی می‌توان موج فزاینده‌ی دموکراسی خواهی را در دو دهه‌ی اخیر، خصوصاً پس از فروپاشی بلوک شرق، که به موج چهارم دموکراسی خواهی معروف شده است، توضیح داد. و همچنین می‌توان به علت اصلی بی‌رونقی نظام‌های لیبرال دموکراسی‌های واقعاً موجود در جوامع غربی پی برد. بدین معنا که علت اصلی فروپاشی بلوک شرق صرف ضعف حکومت‌های این بلوک نبود بلکه زندگی روزمره‌ی مردم در جهان جهانی شده به شدت تغییر کرده بود. در میان مردم، «بازاندیشی» و مقایسه‌ی وضع خود با کشورهای غربی گسترش یافته است و وسایل جدید ارتباط جمعی این مهم را ممکن کرده و بدین‌سان دموکراسی خواهی را در میان مردم تحریک کرده بود. در چنین شرایطی حکومت‌های بلوک شرق قادر نبودند به این وضعیت جدید پاسخ دهند و لذا از درون ذوب شدند و به نرگی فرو ریختند. همچنین از دید دموکراسی گفت‌وگویی، علت اصلی بی‌رونقی لیبرال دموکراسی‌های غربی در این است که دموکراسی‌های پارلمانی در این جوامع قادر نیست به ویژگی بازاندیشی جامعه پاسخ دهد. از یک طرف این ویژگی باعث می‌شود عدم کارایی یا فساد دستگاه‌های حکومتی و بورکراتیک به سرعت و شدت، که قابل مقایسه با گذشته نیست، به رؤیت مردم برسد. از طرف دیگر مطالبات مردم در سطح خانواده، جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های پروکراتیک محلی، منطقه‌ای و جهانی متولی ندارد. لذا مردم در این کشورها مطالبات خود را از کانال‌های شبه سیاسی، مثل گروه‌های خودیاری و جنبش‌های جدید پیگیری می‌کنند. بنابراین اگر نظریه‌ی لیبرال دموکراسی فوکویاما در تبیین سقوط بلوک شرق با مشکل روبه‌رو است، نظریه‌ی دموکراسی گفت‌وگویی هم این سقوط را و هم بی‌رونقی لیبرال دموکراسی موجود را توضیح می‌دهد.

از زاویه‌ی تبیینی فوق درباره‌ی ایران چه می‌توان گفت؟ ایران در تاریخ معاصرش چهار تجربه‌ی دموکراسی خواهی داشته است - انقلاب مشروطه، نهضت ملی نفت، انقلاب اسلامی و جنبش اصلاحی دوم خرداد. فهم چرایی و تکوین هر کدام از این تجربه‌ها، حداقل به یک چارچوب نظری چند علتی نیاز دارد (که بررسی آن‌ها موضوع این نوشته نیست). با این‌همه نظر نگارنده این است که اگر قصد تبیین علل تداوم دموکراسی خواهی در جنبش اصلاحی (۱۳۷۶-۸۲) را داشته باشیم، متغیری که در نظریه‌ی دموکراسی گفت‌وگویی به آن اشاره شده، در چینش متغیرهای چارچوب نظری ما به کار می‌آید. بدین معنا که در تکوین جنبش مردم‌سالاری اخیر ایران، در کنار

سایر علل از عامل: روند شدت یافتن بازاندیشی در همه اقشار، خصوصاً اقشار طبقه متوسط جدید شهری ایران (که خود معلول عوامل دیگری مثل گسترش تحصیلات همگانی و رسانه‌های ارتباطی می‌باشد) می‌توان نام برد. (جلالی‌پور: ۲۱۹-۲۴۳). این روند چنان نفوذ داشته است که حتی اقدامات بازدارنده شش ساله مخالفان دموکراسی که از امکانات قدرت سیاسی، نهادهای مذهبی، بنیادهای اقتصادی و رسانه‌های سراسری برخوردار بودند، منجر به توقف این روند نشده است. به‌عنوان نمونه بستن ده‌ها نشریه و روزنامه، مرعوب کردن جنبش دانشجویی و فعالان سیاسی و فرهنگی، منجر به کنترل گردش اطلاعات و آگاهی اقشار جامعه از سوی مخالفان مردم‌سالاری نشده است. زیرا کانال‌های ارتباطی (خصوصاً گسترش فزاینده ارتباطات تلفنی، فکسی، تلویزیون ماهواره‌ای، اینترنتی و رفت و آمدهای سریع هوایی) به‌طور کامل در کنترل حکومت در نمی‌آید و همچنان روند فزاینده «بازاندیشی» در جامعه تداوم دارد و مهار دموکراسی خواهی را با مشکل روبه‌رو کرده است. و همچنان «دموکراسی خواهی» یکی از مطالبات مهم اقشار متوسط ایران را تشکیل می‌دهد (همان: ۳۱۰-۳۲۲).

گذشته از متغیر تبیینی نظریه «دموکراسی گفت‌وگویی» می‌توان ابعاد تجویزی (و راهبردی) این نظریه را مورد توجه قرار داد. بدین معنا که گیدنز معتقد است در جهان متلاطم کنونی، اجزای مختلف هر جامعه، در درون و بیرون خود، در معرض امواج دگرگون‌کننده جهانی قرار دارد. جهانی که افراد و نهادهای آن به‌شدت در معرض بازاندیشی و بازبینی هستند و همبستگی مألوف و پیشین آن‌ها سست می‌شود. در این جهان ایجاد همبستگی در میان افراد جامعه به نحو پیشین میسر نیست. افراد جامعه در معرض جذب جنبش‌های بنیادگرایانه، پویش‌های جمعی لذت‌جویانه افراطی (مثل اعتیاد و الکلیسم و مصرف قرص‌های مخرب شادی‌آور) و فعالیت‌های اقتصادی به‌شدت سودجویانه هستند. در چنین جامعه‌ای توجه به لوازم دموکراسی گفت‌وگویی می‌تواند در میان مردم جهان - در کشورها، اجتماعات محلی و سازمان‌های فراملی مختلف - در عین قبول اختلاف، مجدداً همبستگی ایجاد کند و همزیستی را در این جهان متلاطم میسر نماید. باید توجه داشته باشیم که نظریه بنیادی تر گیدنز، به‌نام ساخت‌یابی^۱، به او کمک می‌کند که در بحث دموکراسی گفت‌وگویی بین «تبیین» و «تجویز» (و راهبرد) پُل بزند. زیرا مطابق نظریه ساخت‌یابی او، افراد، فعالان جنبش‌ها، دولت‌ها و شرکت‌های چند ملیتی، عاملین بی‌اراده ساختارهای نظام سرمایه‌داری نیستند، بلکه گسترش روزافزون روند «بازاندیشی» چنان قدرتی به عاملین مذکور می‌دهد که ساختارهای موجود را نقد و دوباره ساخت‌یابی کنند. البته

گیدنر «عامل‌گرایی» محض نیست زیرا او تأکید می‌کند، که ظهور عواقب ناخواسته رفتار عاملان در جامعه، به عاملین اجازه نمی‌دهد که ساختارها را هر طوری که میل دارند ساختمانند کنند و شکل دهند.

اگر از دید تجویزی و راهبردی فوق به جامعه ایران نگاه کنیم حداقل بنا به پنج دلیل توجه به مضمون دموکراسی گفت‌وگویی برای این جامعه راهگشا است. اول، مردم ایران از هویت‌های گوناگون مذهبی، سبک‌های متنوع زندگی، فرهنگ‌های قومی و درجات متفاوت توسعه یافتگی، برخوردارند و برای همزیستی و نظم‌یابی یا باید راه غلبه یک هویت و سبک را بر سایر هویت‌ها و سبک‌ها طی کرد (راهی که معمولاً حکومت‌های اقتدارگرا در پیش می‌گیرند) یا باید گفت‌وگو و مدارا را تجربه و نهادینه کنند. دوم، ظهور جنبش‌های گوناگون در دو دهه اخیر ایران - از جنبش انقلابی و مردمی ۱۳۵۷ تا جنبش اصلاحی دوم خرداد و خرده جنبش‌های اجتماعی جوانان، دانشجویان و زنان - همه حکایت از واکنش مردم ایران نسبت به ابعاد دگرگون‌ساز (و بازاندیشانه) جامعه ایران در جهان جهانی شده کنونی دارد (همان: ۳۶-۴۸). در پاسخ به این وضعیت پویا و جنبش‌زا، تکیه تنها بر ساز و کارهای دموکراسی پارلمانی کفایت نمی‌کند بلکه توجه به ابعاد دموکراسی گفت‌وگویی یک نیاز واقعی است. سوم، الگوی خانواده مردسالار در طبقات متوسط جدید شهری به شدت با چالش روبه‌رو است و در سطح روابط خصوصی مشوق گفت‌وگو و اعتماد است و شدت گرفت پویش زنان در ایران در سال‌های اخیر خود مؤید این مطلب است^۱. چهارم، اگرچه روند حضور شرکت‌های اقتصادی چندملیتی در ایران، روندی فزاینده نداشته است اما به نظر می‌رسد با توجه به سیاست‌های اعلام شده دولت در جلب سرمایه‌گذاری و با توجه به ظهور شرکت‌های پیمانکاری در دل بوروکراسی‌های وسیع دولتی، بوروکراسی‌های بزرگ ایران راهی جز منعطف‌تر شدن از طریق توافقات جدید ندارد. نگاهی به مطالعه دولت خاتمی در هنگام تدوین استراتژی توسعه صنعتی ایران به خوبی این وضعیت را نشان می‌دهد^۲. پنجم، نظام سیاسی بین‌المللی شدیداً از اوضاع خاورمیانه احساس ناامنی می‌کند. در چنین فضایی حکومت ایران نمی‌تواند، بدون نهادمند کردن مذاکره و گفت‌وگو با دولت‌های دیگر، به راه خود ادامه دهد. البته سیاست گفت‌وگوی تمدن‌های خاتمی قصد داشت به این نیاز پاسخ دهد که این سیاست با کارشکنی‌های مخالفانش روبه‌رو شده است. مخالفان جدی دموکراسی در ایران، بنیادگرایان و اقتدارگرایان مذهبی (که مدعی حفاظت از نظام‌اند) و

۱. نگارنده این پویش جدید زنان را در مقاله‌ای تحت عنوان «فمینیسم ایرانی» مورد بررسی قرار داده است که در آستانه انتشار است.

۲. متن این استراتژی صنعتی ایران از سوی دولت خاتمی در پاییز سال ۸۲ منتشر شد.

بنیادگرایان ناسیونالیستی (یا همان سلطنت‌طلبان شهی‌اللهی که مخالف نظام‌اند) و گروه‌های تروریستی مثل فرقه رجوی هستند. بنیادگرایان چون آینده و تدبیر خود را برای اداره جامعه «حق» می‌دانند تن به «گفت‌وگو» نمی‌دهند و با زبان زور سخن می‌گویند و چاره‌جویی برای این معضل بنیادی در عرصه سیاسی، یکی از مباحث اصلی عرصه عمومی ایران است. بدین جهت این پنج دلیل نشان می‌دهد که تنها هدف دموکراتیک کردن عرصه رسمی سیاست (یعنی حکومت)، که در شش سال گذشته هدف اصلی جنبش اصلاحی را تشکیل می‌داده است چاره معضلات نیست. بلکه به موازات این کوشش، توجه به روند دموکراتیک کردن امور در عرصه‌های خانوادگی، سازمانی و فراملی نیز ضروری است. از طریق این کوشش همه‌جانبه دموکراتیک است که می‌توان میان اجزای متنوع مردم همبستگی ایجاد کرد و از همزیستی اجزای جامعه ایران، در جهان رها شده کنونی دفاع کرد.

منابع

- جلالی پور. حمیدرضا (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی، تهران: طرح نو.
گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، پیامدهای مدرنیته، ترجمه ثلاثی محسن، تهران: نشر نی.
گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲)، فراسوی چپ و راست، ترجمه ثلاثی محسن، تهران: نشر نی.

Held, D (1996) *Models of Democracy*, Cambridge: Polity Press.

Held, D (1995) *Democracy and the Global order*, Cambridge: Polity Press.

Fukuyama, F (1992) *The End of History and the Last Man*, London: Hamish Hamigton.

Miller, D (1993) Deliberative democracy and Social Choice, In D. Held (ed.), *Prospects for Democracy: North, South, East, West*, Cambridge: Polity Press.

حمیدرضا جلالی پور، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران است. از ایشان تاکنون کتاب‌های جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی، دولت پنهان، پس از دوم خرداد و مقالات متعددی در مجلات داخلی و خارجی به چاپ رسیده است. علائق پژوهشی ایشان در زمینه جامعه‌شناسی سیاسی و جنبش‌های اجتماعی به‌ویژه در ایران است.